



(شهید والا مقام رضا رحیمی خرسند)

نام پدر: اصغر

تاریخ تولد: ۱۳۳۶/۸/۱۰

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۲/۱۲

محل شهادت: خرمشهر

نام عملیات: بیت المقدس

مسئولیت: مسئول گروه امداد جهاد سازندگی

محل خاکسپاری: تهران، بهشت زهرا، قطعه ی ۲۶، ردیف ۳۶، شماره ی ۵۱

فرازی از وصیتنامه

من این راه را، که راه انبیا و پاکان است، با فکری باز انتخاب کردم و به شما توصیه می کنم این مسیر را ادامه دهید تا بتوانیم انقلاب اسلامی را به دنیا صادر کنیم و در مقابل دشمنان ایستادگی نماییم.

(خلاصه ی زندگینامه)

شهید رضا رحیمی خرسند در تاریخ ۱۳۳۶/۸/۱۰ در خانواده‌ای انقلابی و متدین، در محله‌ی نازی‌آباد تهران، متولد شد. وی تحصیلاتش را تا پایان دوره‌ی متوسطه ادامه داد و موفق به اخذ مدرک دیپلم فنی از هنرستان شد.

در دوران پیروزی انقلاب، در بیشتر راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد؛ همچنین از درآمد شخصی خود مواد خوراکی تهیه می‌کرد و به وسیله‌ی خودروی شخصی‌اش در خیابان‌ها بین مردم پخش می‌کرد. ایشان پس از گرفتن مدرک دیپلم، به طور رایگان در مدرسه‌ی راهنمایی، علوم و دینی تدریس می‌کرد؛ همچنین، یک شرکت داربست فلزی داشت که از طریق آن امرار معاش می‌کرد. پس از ازدواج، صاحب پسری به نام یاسر شد.

با شروع جنگ تحمیلی، در تاریخ ۱۳۶۰/۱/۱۵ از طریق جهاد سازندگی به جبهه اعزام شد. در دو عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس شرکت کرد و در مناطق عملیاتی خرمشهر و کرخه نور حضور داشت.

سرانجام، در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۲ در عملیات بیت‌المقدس در حالی که با برادر بزرگش سوار بر ماشین، در حال اجرای مأموریت بودند، بر اثر اصابت ترکش خمپاره به ناحیه‌ی سر و گردن، در آغوش برادر، به درجه‌ی رفیع شهادت نایل آمد.

شایان ذکر است که پدر ایشان به نام حاج اصغر و برادر کوچکش به نام رسول نیز شربت شهادت نوشیده‌اند و مادرش نیز دار فانی را وداع گفته است.

ویژگی های اخلاقی؛ او بسیار کوشا، صبور، صادق و خنده‌رو بود و پدر و مادر و

بزرگترها را احترام می کرد.

خاطره‌ای به نقل از برادر شهید؛ رضا پس از بازگشت از عملیات غرور آفرین

فتح‌المبین با تمام اعضای خانواده خداحافظی کرد و یک قطعه عکس نیز برای اعلامیه‌ی

شهادتش انتخاب کرد و به خانواده داد. رفتارش طوری بود که همه فهمیدند این آخرین

دیدارشان با رضاست.

« گلبرگ لاله‌ها »

به پاره پاره‌ی گلبرگ لاله‌ها سوگند

به تکه تکه بدنهای آشنا سوگند

به گونه‌های پراز شبنم و ستاره قسم

به عاشقان خداجوی بی‌ریا سوگند

به قطره قطره‌ی خونها که در ره اسلام

فرو چکید به ایران و نینوا سوگند

به جای خالی نام‌آوران سنگر عشق

به لخته لخته‌ی خونهای پربها سوگند

به آن **جهادگر** پرتلاش سنگرساز

که رفته باز کند راه کربلا سوگند

که بعد از این همه‌اش افتخار پیروزی است

به ذره ذره **شهیدان** با صفا سوگند

اینگونه بودند مردان مَرَد

امداد غیبی

۱) قبل از عملیات، نیروها باید در جای خودشان برای حمله به دشمن آماده می‌شدند، چون دشمن دید داشت، نقل و انتقال نیروها باید در شب انجام می‌شد. نیمه‌ی ماه بود و مهتاب همه جا را پوشانده بود. این مسأله ذهن فرماندهان را به خود مشغول کرده بود. اما چاره‌ای نبود، همه در فکر عواقب این مسأله بودند که گردان اول وارد دیدگاه شد، در این اثنا، تکه ابر کوچکی آرام آرام، ماه را به صورت کامل پوشاند. رزمندگان، خیلی اهمیت ندادند. گردان که مستقر شد، ابر نیز کنار رفت. نیم ساعت بعد، گردان دوم وارد دیدگاه شد، دوباره تکه ابری ظاهر شد. این بار همه‌ی رزمندگان به آسمان نگاه می‌کردند و اشک‌ها سرازیر بود، چرا که امداد غیبی خداوند را به چشم خود می‌دیدند....

سربازان خدا

۲) براستی که بودند آنان که روی پیراهن‌های خود می‌نوشتند، می‌رویم تا انتقام سیلی زهرا «سلام الله علیها» را بگیریم؟ پا روی این کره‌ی خاکی نهادند تا غم مظلومیت علی (ع) را فریاد زنند. همان سربازان خدا که شیر مردان روز بودند و زاهدان شب، همان آدم‌های زمینی که چه زیبا آسمانی شدند و دیگر جای ماندنشان روی این کره‌ی خاکی نبود. پر کشیدند و به ملاقات خدا رفتند. در راه جهاد فی سبیل... در برابر کفر ایستادگی کردند و جان خویش را نثار کردند. همان عاشقانی که علی‌وار زندگی کردند و حسین‌وار شهید شدند.

آنها راهی ملکوت شدند، رفتند تا همیشه بر سر سفره‌ی امام عشق میهمان باشند و متعین.